

کهنه سواران ارتش از روزهای دفاع می‌گویند

از هم‌رزمی با شهید صیاد شیرازی تا شکار هواپیماهای دشمن

مهدی عسکری - خروش انقلاب که آغاز شد، با انقلاب، مردم و امام همراه شدند. ۱۹ بهمن سال ۵۷ بود که همافران به محل استقرار امام خمینی(ره) در خیابان ایران آمدند و با بنیانگذار جمهوری اسلامی تجدید پیمان کردند. تا این جای کار ارتش امتحان خود را به خوبی پس داده بود، برای همین امام در ساختار ارتش تغییری ایجاد نکردند تا همین ارتش مردمی در شروع جنگ تحمیلی مانع از پیشروی دشمن و رسیدن به هدف فتح سه روزه کشور شود. حکایت ۴۸ هزار شهید ارتش، حکایت دفاع از آرمان‌های مردمی است که حتی یک وجب از خاک خود را به دشمنان ندادند و امروز نیز مردانه و با صلابت، پای آرمان‌های حفاظت از مرزهای جغرافیایی و عقیدتی این نظام پرافتخار ایستاده‌اند. در روز ارتش، پای صحبت‌های سه کهنه سوار ارتش جمهوری اسلامی نستستیم و با آن‌ها به گفت و گو پرداختیم.

- امداد غیبی نجاتمان داد**



حلال و هوای ارتش هنوز هم رهایش نکرده است، انسگبار بازنتسنگی برایش معنایی ندارد. با گذشت ۶ سال از اتمام دوران خدمت ۳۰ ساله اش در

رتش، رشته‌های الفتش با این نهاد مقدس نظامی همچنان محکم است. او ۶ سال است کلیددار و خادم مسجد لشکر ۷۷ است و هر روز مسجد را مهیای برگزاری نماز و مراسم مذهبی می‌کند. ستوان یازنشته «رضا شجاعی» راننده تانک سال‌های دفاع مقدس که تمام سال‌های آن دوران را در جبهه‌های فکه، عین خوش، مهران، دهلران، سومار، میمک و گیلان غرب گذرانده است، کلید خاطرات را در ذهنش می‌چرخاند و می‌گوید: در لشکر ۸۴ پیاده خرم آباد راننده تانک بودم. یادم می‌آید اول فروردین سال ۶۱، با رمز یا فاطمه‌الزهر(اس) عملیات فتح المبین را آغاز کردیم و تنها یک ساعت بعد از عملیات بود که ۵۰ قبضه توپ ۱۳۰ دشمن را تصرف کردیم. معمولاً یک ماه در منطقه عملیاتی بودیم و چند روز را در مرخصی می‌گذرانیدیم اما وقتی پای عملیات در میان بود حتی تا سه ماه مرخصی‌ها لغو می‌شد و همه باید در جبهه می‌ماندیم. از او می‌خواهم یکی از خاطرات به یاد ماندنی آن روزها را بازگو کند. اندکی تأمل می‌کند. لیخنیدی می‌زند و می‌گوید: آبان ماه سال ۶۱ و ماه محرم بود. ساعت ۱۲ و نیم گذشته بود که عملیات مجرح را آغاز کردیم. وارد منطقه «شرهانی» در خاک عراق شده بودیم و همان طور با سرعت در حال پیشروی بودیم. ساعت به ۳ صبح رسیده بود که رژیم بعثی صدام از بمب‌های شیمیایی استفاده کرد. فرماندهان سریع فرمان استفاده از ماسک شیمیایی را صادر کردند. چند نفر از جبهه‌ها به سرفه افتادند. اما در هوایی که اصلا مساعد بارندگی نبود، ناگهان باران شدیدی باریدن گرفت و آثار بمب شیمیایی را کاملا از بین برد. در حالی که با پیدآوری آنچه در جبهه بر او و همسنگران‌ش گذشته، به وجد آمده است مسئله می‌دهد: همه خوشحال و مطمئن بودیم این مسئله

- شکارچی هواپیماهای دشمن**

شکارچی هواپیماهای دشمن در دوران دفاع مقدس، حالا ۱۰ سالی می‌شود که لباس رزمش را روی دیوار یادگاری‌های دفاع مقدس نصب کرده و ذاکر اهل بیت (ع) است و در روضه هایش، دل‌های عاشق را میهمان مریه و مولودی ائمه اطهار (ع) می‌کند. او که از ۱۵ سالگی وارد ارتش شده است، با کوله باری از



ستوان رضا شجاعی

- روزی که مهران و دهلران را گرفتیم**

او به‌خاطره دیگری هم اشاره می‌کند و می‌گوید: یادش بخیر، در عملیات فتح المبین شهید «مسعود گلشنی» فرمانده گروهان تانک بود و ۱۲ تانک را فرماندهی می‌کرد. شب قبل از عملیات همه را در سنگر جمع کرد. دعای توسل و زیارت عاشورا را خواندیم. حس و حالمان که عوض شد و آرامش گرفتیم، گفت بمانید حرف هایی برای گفتن دارم. فرمانده در حالی که به چشمانمان خیره شده بود قبل از هر صحبتی از همه ما خلاصت گرفت. این جملاتش خوب در ذهن‌مانده است. می‌گفت «الکی شهید نشوید، بشکدید، دفاع کنید و شهید شوید، باید این خاک را آزاد کنیم. ببینید عراقی‌ها دارند آسوده بر آسفالت‌های مهران و دهلران قدم می‌زنند. آنها نزدیک اندیمشک هستند. بچه‌ها کاری نکنید. باید این زمین را پس بگیریم.» ستوان شجاعی ادامه می‌دهد: با فرمان فرمانده مسعود به سمت پادگان عین خوش حرکت کردیم که در دست عراقی‌ها بود. فقط در عرض یک ساعت ۵۰ قبضه توپ ۱۳۰ میلی متری دشمن را گرفتیم. خیلی لحظه غرورآفرینی بود وقتی وارد میدان اصلی شهر شدیم ۱۵۰ عراقی با زیرپوش و شلوار نظامی دست‌ها را بالا برده و در حالت تسلیم ایستاده بودند. ما که شهر را گرفتیم بچه‌های لشکر ۲۱ حمزه آمدند و از اینکه توانسته بودیم ۵۰ قبضه توپ دشمن را بگیریم کلی به وجد آمده بودند. هنوز ساعتی از حضورمان نگذشته بود که برادران سپاه با چند ماشین از راه رسیدند. داخل یکی از ماشین‌ها همسر شهید چمران بود که برای بازدید از فتح شهر آمده بود.

او که در دوران خدمتش در سال‌های دفاع مقدس در مناطق عملیاتی سرپل ذهاب، قصر شیرین، گیلان غرب و بسیاری دیگر از مناطق عملیاتی خدمت کرده است، ادامه می‌دهد: وقتی قرار بود حصر آبادان شکسته شود، کلام امام خمینی(ره) قوت قلبی بود برای ما، به گونه‌ای که با کمترین شهید توانستیم حصر آبادان را بشکنیم.



سرگرد محمدشیر شیرازی با خانواده

- اسیری با ۸ زن و ۴۶ فرزند!**



او با بیان خاطره‌ای از عملیات فتح المبین می‌گوید: بعد از پیروزی در عملیات فتح المبین، با یکی از اسرای عراقی گپ می‌زدم. او که با تریلی ادوات و آذوقه برای عراقی‌ها وارد خاک کشورمان می‌کرد، می‌گفت وقتی وارد خرمشهر شدم یک نوجوان ۱۳، ۱۴ ساله جلوبیم را گرفت و گفت از ماشین بیا پایین و به همین راحتی اسیر شدم. گمان می‌کردم فقط من اسیر شدم اما وقتی من را به محل نگهداری اسرا آوردند متوجه شدم ۱۸ هزار نفر غیر از من اسیر شده‌اند که در میانشان پسرخاله، پسرعمو و بسیاری از اقوام دیگر هم بودند. می‌شدند. او در بصره کبابی داشت و از او به عنوان می‌گوید: جالب است که چند ماه بعد از اسارت، خانواده‌اش عکس گرفته و برایش فرستاده بودند. ۸ همرس داشت و با بچه هایش ۵۵ نفر می‌شدند. او در بصره کبابی داشت و از او به عنوان می‌گوید: خودش می‌گفت در همین ایام که من اسیر هستم ۴ تا از بچه هایم به دنیا آمده‌اند و برای اولین بار است که مکششان را می‌بینم. او می‌گوید: تا زمانی که این اسرا را تقسیم کردیم، یک هفته کارمان این شده بود که هر روز یک وانت نان و یک وانت خرما به محل نگهداری این ۱۸ هزار نفر می‌رساندیم.

- حمایت ده‌ها هزار نفری از شهید صیاد شیرازی**

سرگرد مرادی با یادی از خاطره شیرین دیوار دیدار با امام خمینی (ره) در قم و جماران، به خاطره سال‌ها



فرمانده توپخانه مقتدر

همرزمی با امیر سپهبد شهید علی صیاد شیرازی اشاره می‌کند و می‌گوید: در سال ۵۷ و در اوج مبارزات مردم، در پادگان اصفهان ۸۰ نفر بودیم که با شهید صیاد شیرازی همراه بودیم. آن روزها ۴۰ نفر از ما در زندان بودند. قرار بود ۴۰ نفری را که در زندان بودند، ببنازند داخل گونی و در دریاچه نمک دفن کنند. از طرف دیگر تیمسار ناجی دستور داده بود وقتی سروان صیاد شیرازی وارد پادگان شد، او را تیر بزنند. این بود که ما ۴۰ نفر شروع کردیم به تظاهرات و بعضی از مسئولان پادگان گفتند حاضریم به شما پول بدهیم اما اینجا تظاهرات نکنید. این بود که با شعار «ما همه سرباز تویم خمینی»، از پادگان خارج شدیم. جالب بود که جمعیت ما رفته رفته زیادت‌ر شد و تعداد بسیار زیادی از مردم هم به ما پیوستند، به حدی که شمار جمعیت تظاهرات کننده به ده‌ها هزار نفر رسید. تعدادی از جمعیت هم به سمت منزل شهید صیاد حرکت کردند تا او را از ورود به پادگان منع کنند.او ادامه می‌دهد: از دفتر آیت ... طاهری که بعدها به عنوان امام جمعه اصفهان انتخاب شد، تماس گرفتند و گفتند تیمسار ناجی «کت بسته» به ما بدهد. ما هم به مدت یک ماه در اطراف خانه راه می‌گرفته بودند و سرلشکر خسروآبادی را که قصد فرار با هلی کوپتر داشت هم پای پرواز دستگیر کردیم. بر شهر برقرار شد و اولین شهری که حکومت آیت ... طاهری نگهدانی دادیم تا ایادی رژیم آسیبی به ایشان نرسانند. سرگرد مرادی می‌گوید: آن زمان که در اصفهان خدمت می‌کردم اولین حکومت نظامی در این شهر برقرار شد و اولین شهری که حکومت نظامی در آن شکسته شد همین شهر بود، ضمن اینکه همین شهر اولین شهری بود که نظامیان‌ش به دیدار امام(ره) رفتند. من بعد از انقلاب بود که برای خدمت به شهر خودم مشهد برگشتم.

- دعا خواندیم و از میدان مین عبور کردیم**

خاطرات ناب سرگرد مرادی تمام‌شدنی نیست، او با خود کوله باری از تجربه و خاطره به همراه دارد. می‌گوید: در شهر بستان بودیم و موعد عملیات رمضان بود. مقام معظم رهبری که آن زمان رئیس جمهور بودند هم برای بازدید از جبهه‌ها آمده بودند. در یکی از روزها من و چند نفر از هم‌زمان مجبور بودیم از میدان تیر عبور کنیم. نقشه مین‌ها را هم نداشتیم. اما دعا خواندیم و وارد میدان مین شدیم. تمام میدان را با دعا عبور کردیم و هیچ اتفاقی نیفتاد. باورش مشکل بود که بتوانیم این گونه از مهلکه نجات پیدا کنیم. او می‌گوید: گاهی مجبور بودیم چند ماه در جبهه باشیم، به گونه‌ای که پس از بازگشت از جبهه، پسر بزرگم و خواهر و برادرش، تایکی دوروز با من غربی می‌کردند!

- فرمانده توپخانه مقتدر**



تر و تمیز و شیک و اتو کشیده، درست‌مثل یک سرهنگ فرمانده رو به رویمان می‌نشیند. وقت شناس است و احترامش به ما کمتر از شیوه احترام‌های نظامی نیست. سرهنگ

(عباسعلی نام درست» بعد از گذراندن دوره ۱۴ ماهه در دانشکده افسری، بلافاصله وارد لشکر ۷۷ شدو در اولین عملیات، راهی منطقه هورالعظیم و عملیات بدر شدو یک سال بعد در عملیات والفجر ۸ در منطقه فاضل حاضر شدو پس از آن در سلسله عملیات قادر در شمال غرب شرکت کرد. این فرمانده توپخانه که سابقه شرکت در عملیات‌های فراوانی را دارد، با ۱۰۷ ماه خدمت که ۴۵ ماه از این مدت در مناطق عملیاتی دفاع مقدس گذشت، در سال ۹۲ به افتخار بازنتسنگی ناقل آمد و هم اکنون مدیران می‌گیرد و با خود به روزهای عملیات والفجر ۸ می‌برد. می‌گوید: ۴۵ روز بود که مداوم با دشمن می‌جنگیدیم. بعد از تثبیت موقعیت، به فکر جبهه‌های افتادیم. ۴۵ روز بود که امکان استحمام نداشتیم. محل ما در خرساورد را نزدیک آبادان بود. برنامه ریزی کردیم که هر روز چند نفر از بچه‌ها برای استحمام به شهر «چادگان» یا بندر ماهشهر بروند. غروب یکی از همین روزها بود که من هم با گروهی از حمام بر می‌گشتم و با خودمان غذای شب را هم داخل کامیون ایفا حمل می‌کردیم. فاصله دشمن با ما کمتر از هزار و ۵۰۰ متر بود؛ چیزی به اندازه عرض ارنود رود. ما در آنجا داخل توپخانه داشتیم. سرهنگ حرف هایش را این گونه‌ها می‌زند، ۲ گلوله به ماشین ما اصابت کرد اما خوشبختانه هیچ اتفاقی نیفتاد. از ماشین پیاده شدیم و رفیق‌های داخل یک چاله آب که ۷۰-۸۰ سانت آب داخل توپخانه داشت. دور و بر این چاله کلی جعبه بود. برای این که ترکش‌ها به سران اصابت نکند جعبه‌ها را روی سر گرفتیم اما یکی از رزمندگان ۸۰ ساعت آب داخل توپخانه داشت. سرهنگ حرف هایش را این گونه تمام می‌کند: خانواده ارتشی‌ها بسیار انسان‌های با گذشتی هستند. سال‌ها دوری از همسران شان چیز کمی نیست، همسران ما بسیار انسان‌های فداکار و کم توقعی هستند.

یادداشت

شاهد
info@khorasannews.com

ارتش نجیب

برای نوشتن از ارتش جمهوری اسلامی ایران، باید به همه کلمات نجیب آماده باش داد.

باید حروف حق را به صف کرد تا به شرح مردان سخن ساز کنند که برای دفاع از میهن عزیز، گلوی خوش را به زیر خنجر نهادند اما فرهای از خاک وطن را حتی بر چکمه سرباز متجاوز نپسندیدند. جان دادند اما جهان را به احترام واداشتند.

خون دادند و خاکمان را چنان تطهیر کردند که سیلی به راه افتاد و زمین و زمان را از لوٹ وجود دشمن پاک کرد. برای نوشتن از ارتش باید همه حروف مطهر را مهیا کرد چرا که ارتش به فرموده مقام معظم رهبری، خود "کلمه طیبه" است و من شهیدان شهود اقربین ارتش را، قهرمانان حماسه ساز جنود خدا را، سربازان از سر گذشته لشکر عشق را به مثابه حروف طیبه‌ای می‌دانم که چون شانه به شانه می‌دهند "کلمه طیبه" ارتش جمهوری اسلامی می‌تولد می‌شود.

حروفی چون سپهبد عارف، علی صیاد شیرازی، غیرنمردی چون سپهبد قربی، امیرانی قانت کشیده چون آبشناناس؛ نیایی، نصر اصفهانی، اقارب پرست، ناجیان، فلاّحی و... که هر کدام پرچم جبهه حق بودند و خود را چنان با حقیقت تعریف کردند که علیه همه باطل شوریدند. برای نوشتن از ارتش باید خود را و کلمات خود را خالص کرد آن گونه که آنان خود را برای خدا خالص کردند و "قرّبه الی ...! نیت نگاه و جهاد شان بود. تیر که می‌انداختند، و مارمیت از رمیت و لکن ... رمی، را ترجمه می‌کردند.

در برابر ارتش تا ین دندان مسلح بعثی که مستظهر به فناوری شرق و غرب و جنگ جوانان ده‌ها کشور بود به تفسیر "کم من فئّه قلبیله فئّه کثیره" برخاستند "یادن الله" و با شکست دشمن نشان دادند حقیقت "یداً... فوق ایدیهّم" را. برای نوشتن از ارتش نباید در گذشته ماند که امروز ارتش هم ادامه ماموریت عاشوراست؛ ایستادن بر آرمان‌های حسینی و دفاع تمام قد از میهن و حصنی حصین شدن برای مردم. امروز هم ارتش در خط مقدمی است که این بار در دور دست‌ها در سوریه شکل گرفته است. امروز هم ارتش شهید می‌دهد تا ایران، سر فراز داشته باشد. امروز هم ارتشیان وصیت عتیق به خط شهادت می‌نویسند. پس برای نوشتن از ارتش باید نجیب‌ترین کلمات را آماده باش داد تا از نجیب‌ترین فرزندان تاریخی این ملت بنویسند تا درسی باشد برای آیندگان که می‌آیند و تاریخ این روزها را می‌خوانند و سر، به آسمان می‌سایند....



عصرگاه شهید رفیقانی

با جمعی از ارتشیان، میهمان جانبازان مرکز امام خمینی(ره) بود، پس از گفت و گوی ارتشیان با این جانبازان عزیز، دقایقی با آن‌ها سخن گفت و اظهار کرد: شما جانبازان با استقامت خود سربلندی را برای ایران عزیز به ارمغان آوردید و خواری و ذلت را نصیب دشمنان کردید. شما جانبازان، حضرت ابوالفضل (ع) را الگویی خود قرار دادیدو با این روحیه است و شایدهی که دارید، به نیروهای مسلح امروز کشور، روحیه مضاعف برای پاسداری از نظام جمهوری اسلامی ایران می‌دهید. امیر جهانشاهی ادامه داد: ۲۸ سال از جنگ تحمیلی سپری شده است و جانبازان عزیز ما با آن که با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می‌کنند، صبور و شکبیا استوار ایستاده‌اند. فرمانده ارشد نظامی ارتش در منطقه شمال شرق افزود: این صبر و شکبیایی اوج ولایت مداری است و ولایت مداری با روح و جان شما عجین شده است.



عصرگاه شهید رفیقانی



محمد حسام مسلمی - جانبازان هر کدام کنار تخت هایشان روی ویلچر نشسته‌اند و چهار نفر از آن‌ها هم که شرایط دشوار تری دارند، روی تخت‌هایشان دراز کشیده‌اند. درد میران همیشگی جانبازان قطع نخاعی است اما این‌جا از هر جانبازی بپرسی که «چه مشکلاتی داری و برایم از دردهایت بگو»، بحث را عوض می‌کند و با لبخند از آن می‌گذرد. مرکز توانبخشی جانبازان امام خمینی(ره) مشهد، صبح دیروز میزبان فرماندهان و کارکنان ارتش بود که در آستانه ۲۹ فروردین، روز ارتش، به دیدار یادگاران دفاع مقدس آمده بودند تا عهد و پیمان تازه کنند. امیر «علی جهانشاهی» فرمانده قرارگاه منطقه‌ای شمال شرق نیروی زمینی ارتش، امیر سرتیپ دوم ستاد «رضا آذریان» فرمانده لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه(ع) و امیر سرتیپ دوم ستاد «مسعود تمیزی» فرمانده تیپ ۳۷۷ شهید سرلشکر پرویز حرینی از جمله فرماندهان حاضر

قالب

خداقوتی کو دکان گلستان علی(ع) به دلاوران ارتش

روز گذشته کودکان «گلستان علی» در آستانه روز ارتش به دیدار فرمانده لشکر ۷۷ پیروز ثامن الائمه(ع) و هم‌زمان اوآمدند و این روز را به آن‌ها تبریک گفتند. تبریک کودکان بی‌سرپرست به ارتشیان، تبریک متفاوتی بود و شیرینی این دیدار در چشم ارتشی‌ها دیده می‌شود.